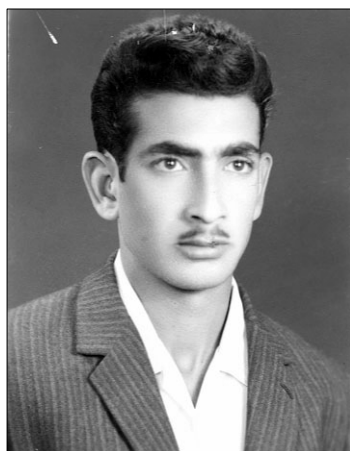


## معرفی یک فرهنگیار (مرحوم محمدمهدی مظلومزاده)

علی آنی زاده<sup>۱</sup>

### چکیده



در فروردین ماه سال ۱۳۴۱ هجری شمسی به همت استاد سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، هسته اولیه برنامه رادیویی «فرهنگ مردم» پایه گذاری شد. برنامه ای دو سویه که منابع اصلی آن از سوی شنوندگان و مخاطبان آن تأمین می شد. مخاطبانی از شهرهای بزرگ تا دورترین ده کوره هایی که امواج رادیویی به زحمت به انجام می رسید. این شنوندگان تحت آموزش های مرکز فرهنگ مردم، اصول صحیح گردآوری آداب و رسوم زادگاهشان را فراگرفتند و بعدها در قاموس واحد فرهنگ مردم «فرهنگیار» نام گرفتند.

---

۱. کارمند پژوهش واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات (Anizadeh ali@yahoo.com)

بعد از انقلاب اسلامی مرکز فرهنگ مردم از بخش تولید جدا شد و به عنوان قدیمی‌ترین بخش پژوهشی سازمان به مرکز تحقیقات صدا و سیما پیوست. هم‌اکنون یکی از قسمت‌های این واحد، «قسمت فرهنگیاران» می‌باشد که به آموزش مکاتباتی فرهنگیاران جوان و تحصیلکرده و نیز فرهنگیاران سپیدموی و خردمندی می‌پردازد که با گذشت ۴۵ سال، مشتاقانه با واحد همکاری دارند.

فصلنامه فرهنگ مردم به پاس قدردانی از زحمات این یاران باوفا و انتقال تجارب ارزشمند ایشان در هر شماره به معرفی یکی از این فرهنگدوستان خواهد پرداخت. این شماره به شرح زندگی و فعالیت‌های علمی مرحوم محمدمهدی مظلوم‌زاده، فرهنگیار دیار کازرون می‌پردازد.

روش تحقیق، اسنادی است و براساس مکاتبات، دستنوشته‌ها و آثار چاپ شده مرحوم محمدمهدی مظلوم‌زاده تقریر شده است.

**کلید واژه‌ها:** فرهنگیار، واحد فرهنگ مردم، محمدمهدی مظلوم‌زاده.

#### مقدمه

این نسخه یادگار تقدیم می‌شود به تمامی راویان صدیق و دلسوخته و گردآورندگان خوش‌ذوق و فرهیخته‌ای که عمری را به جمع‌آوری فرهنگ دیار خود سر کردند؛ به جماعتی که روزان و شب به وجب خاک زر ایران‌زمین را کاویدند و شبان به «نجوا»های عامیانه رادیو، آرام گرفتند و از آن خیل به مردی از محله چهابی کازرون؛ به محمدمهدی مظلوم‌زاده، که مظلوم آمد، مظلومانه زیست، در مظلومیت حسین نوشت و مظلومانه هم رفت، به مردی که اگر چه «پای پیمودن نداشت اما آفاق و انفس را با پای دل می‌پیمود و کوچه پس کوچه‌های شهر را درمی‌نوردید و هر جا بویی از آداب و رسوم می‌آمد با جان بر صفحه‌هایی به سپیدی دل می‌نگاشت»<sup>۱</sup> و در نهایت به استاد سیدابوالقاسم انجوی شیرازی که اگر چه سال‌های سال گذشته اما در امتداد اندیشه او و

۱. کاظم دهقانیان فرد، *بروشور بزرگداشت محمدمهدی مظلوم‌زاده*، اداره ارشاد شهرستان کازرون.

اجابت خواست قلبی‌اش، این نسخه فراهم آمد. امیدوارم چنان باشد که او می‌خواست.

### مکاتبات بین مرحوم انجوی شیرازی و محمدمهدی مظلوم‌زاده

استاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی سر حلقه دلسوختگان فرهنگ عامه در نامه‌ای به تاریخ چهارشنبه ۵۵/۲/۲۲ به محمدمهدی مظلوم‌زاده چنین نوشت:

«... در فکر هستیم به امید خدا یک مجله مانندی تأسیس کنیم برای فرهنگ مردم. نظرم این است که اگر آن نشریه راه افتاد و خواستیم مطلبی از کازرون و مظلوم‌زاده چاپ کنیم، شرح زندگی او و معرفی مختصر شهر را داشته باشیم. عکس هم که خواستیم برای همین منظور است. متنها شما که با خلق و خوی مخلص آشنا هستید می‌دانید که هیچ‌گاه کار نشده یا کاری که در نظر است بشود، حرفش را نمی‌زنم چه بسا که نشد و فکر ما عملی نشد. به این سبب همین فکر ایجاد نشریه را هم سر بسته در همان نامه چاپی بیان کردم. پس معرفی شهر را با این منظور تهیه کنید.»

در تاریخ ۵۵/۱۲/۲۸ از کازرون، محله چُهایی، سر کوچه بن‌بست حاتمی، پلاک ۲۳ نامه‌ای به رادیو تلویزیون ملی ایران، واقع در میدان ارگ رسید که دربرگیرنده زندگی‌نامه محمدمهدی مظلوم‌زاده بود با این مضمون:



در کازرون، می‌زیسته و الان دوره پیری را می‌گذراند. از میان شاگردهایش فقط من یکی پسر بچه بودم و بقیه دخترهای درشت و گاهی دم بخت بودند که اغلب آنها مثل من درس قرآن (جزو) ابجد و هوز می‌خواندند. اکثر آنها کارهای دستی مثل رووارچینی (رووار: Ruvâr: رویه گیوه و مَلکی) و کارهای خانه‌داری یاد می‌گرفتند. بیش از یک سال نزد او بودم و بعد مرا روانه مکتب‌خانه پسرانه کردند و تا هفت سالگی نزد مکتب‌دارهایی مثل آقای اصغر کوهی (مدیر دبستان ملی راهنما) که کارش را با مکتب‌داری شروع کرده بود و همچنین شیخ ماشاءالله ماندم و به درس قرآن و خواندن و نوشتن پرداختم و تا هفت سالگی که مرا به مدرسه گذاشتند، می‌خواندم و می‌نوشتم و به همین جهت در طول تحصیل جزء دانش‌آموزان ممتاز بودم. در کلاس دوم دبستان بودم که پدرم را از دست دادم و از داشتن چنین نعمتی محروم شدم. پدرم کربلایی نصرالله مظلوم‌زاده مردی دیندار و سرشناس بود. او مدتی در کازرون و سپس در «مالکی» (mâleki: نام قدیم نورآباد ممسنی) مرکز «شولستان» (ممسنی فعلی) به شاطری و بقالی اشتغال داشت، سرانجام در همانجا (مالکی) از جهان چشم پوشید و جنازه‌اش را طبق وصیتش به کازرون حمل و در قدمگاه خضر نبی(ع) نزدیک قدمگاه حضرت عباس(ع) در کنار مادرش دفن کردند.

من از همان کودکی احساس می‌کردم که غمی سنگین مرا رنج می‌دهد و به همین علت همیشه حساس بودم، آنچنان که کوچکترین ناراحتی که برای دیگران پیش می‌آمد باعث تأثر من می‌شد و مرا به فکر وامی‌داشت، حتی وقتی می‌دیدم مراسمی که با شور و هیجان برگزار می‌شده دیگر از گرمی آن کاسته شده یا دیگر آن مراسم برگزار نمی‌شود؛ وقتی می‌دیدم رسومی بیگانه جایگزین مراسم اصیل دیارم شده؛ وقتی بچه‌ها را می‌دیدم که به جای بازی‌های محلی - که خود ما در کودکی و نوجوانی انجام می‌دادیم - با بازی‌های نامتعارف که مال دیار ما نبود اوقات خود را تلف کنید؛ وقتی می‌دیدم عروسی و ختنه و جشن‌ها و اعیاد و رفتن به زیارتگاه‌ها و انجام آداب و ترتیباتش نسبت به گذشته نه چندان دور فرق کرده؛ وقتی انسانی را می‌دیدم که سالها تلخی و شیرینی زندگی را چشیده و با گنجینه‌ای از معلومات عامیانه مانند قصه و مثل

و ترانه و چگونگی آداب و رسوم و خاطرات تلخ و شیرین دوران حیات که در سینه داشت می‌مرد و زیر خاک می‌پوسید؛ وقتی می‌دیدم قنات‌هایی که سال‌ها آب در آنها جریان داشت که مردم از آب آنها برای آشامیدن و رختشویی و زراعت استفاده می‌کردند، خشک می‌شدند، وقتی اوضاع شهر تغییر می‌کرد یا زیبایی‌هایی که ساختمان‌ها و بناها و آثار گذشته داشت دگرگون می‌شد؛ وقتی عادات و اخلاق و رفتار مردم با گذشتگان فرق می‌کرد (به خاطر تقلید و چشم و هم‌چشمی) و خلاصه شهری که سال‌ها پیش لقب شهر سبز به خود گرفته بود و دارای آب‌ها و رودخانه‌ها و باغ‌ها و دیدنی‌ها بود، به سرعت همه این امتیازها را از دست می‌داد، و.. همه و همه برایم عقده‌ای شده بود و رنجم می‌داد و سخت افسرده‌ام می‌کرد و مرا در اندیشه‌ای عمیق و غم‌آلود فرو می‌برد. به طوری که از زندگی بیزار و از جان خود هم سیر می‌شدم. این غم و این اندیشه از وطن‌دوستی و انسان‌پرستی سرچشمه گرفته بود و مرا به حد جنون رسانده بود، به طوری که بی‌پرده بگویم به امراض روحی دچار شده بودم.

در یکی از روزهای بهاری سال ۱۳۴۶ بود که داشتم به رادیوی یکی از بستگان گوش می‌کردم، اتفاقاً رادیو شیراز برنامه (فرهنگ عامیانه) پخش می‌کرد. از این برنامه که اولین بار بود می‌شنیدم، خیلی خوشم آمد. خوب گوش می‌کردم، دیدم مطالبش همان چیزهایی است که از میان رفتنش سخت آزارم می‌دهد و آزرده‌ام می‌کند! در آخر برنامه نشانی ذکر شد. فوراً یادداشت کردم و برای بار اول با مقداری مثل و ترانه و عقیده قاطی پاتی و در هم روی کاغذ آوردم و به نشانی فرهنگ عامیانه (فرهنگ مردم فعلی) فرستادم و همکاری‌ام را شروع کردم، اما متأسفانه هنوز جواب آن را دریافت نکرده بودم که برایم سانحه ناگواری پیش آمد که هنوز با آن دست و پنجه نرم می‌کنم و به دردی مبتلا هستم که به قول مردم نصیب گرگ بیابان هم نشود....

من دچار سرسام و ناراحتی شدیدی شده بودم اعصابم خرد شده بود - چه می‌کردم و چه می‌گفتم و کجا می‌رفتم، هیچ نمی‌فهمیدم و این ندانستن‌ها و حواس‌پرتی‌ها باعث سقوط من در چاهی به عمق بیش از بیست بالا (Bâlâ: هر بالا برابر است با قامت انسان معمولی) شد. آن روز هنگام ظهر دهم مرداد ماه ۱۳۴۶ بود که توی چاه سقوط کردم -

می‌گویند من خودم دست به این کار زده‌ام، اما خودم به خاطر نمی‌رسد، زیرا همان‌طور که گفتم هر چه می‌کردم نمی‌فهمیدم فقط وقتی به هوش آمدم که روی تخت بیمارستان افتاده بودم. هیچ جای بدنم سالم نبود و حتی مهره‌های پشت (ستون فقرات) من شکسته و مغز حرام (نخاع) آن آسیب دیده بود. فلج شده بودم که هنوز هم فلج هستم. خلاصه بعد از ۲۴ ساعت بستری مرا به شیراز بردند و در بیمارستان سعدی بستری شدم و کمرم را جراحی کردند و بعد از دوازده روز مرا به امید خدا مرخص کردند و کسانم ناامیدانه جنازه‌ام را به کازرون حمل و در گوشه منزل دفن کردند، بیخسید بستری کردند که هنوز هم بستری هستم - خداوند مرا رحمت کند - حالا در این مدت ده سال چه رنج‌ها و دردها و گوشه و کنایه‌ها و غیض و تعرض و ناراحتی که از ناحیه بدنم و کسانم و دیگران دیدم و شنیدم بماند که ذکرش بیهوده و نابجاست. اما از هر چه می‌رود سخن دوست خوشتر است: چند روز از بستری شدنم گذشته بود که اولین نامه استاد انجوی شیرازی با امضاء (نجوا) به دستم رسید. نامه به خط خود ایشان بود و مرا به ادامه همکاری وادار می‌کرد. خوشحال شدم و با اینکه مثل تخته سنگی به زمین چسبیده بودم، اما شوقی در من ایجاد شد که به هر طریقی شده به گردآوری فولکلور کازرون پردازم - بله اگر کسی بخواهد کاری انجام شود ولو اینکه مقدور نباشد حتماً میسر می‌شود و موفق هم می‌گردد - من نیز از آن پس با همان حال بیماری و خوابیده در اوقاتی که هوش و حواسم بجا بود، آنچه می‌دانستم و می‌شنیدم و می‌پرسیدم روی کاغذ یادداشت می‌کردم. استاد انجوی و دستیار فراموش‌نشده‌اش شادروان نصرالله یگانه از راهنمایی و ارشاد دریغ نمی‌ورزیدند. به همین علت روز به روز مطالب بهتر و جامع‌تری جمع می‌کردم. تا جایی که پی بردم آنچه سال‌ها به خاطرش افسرده می‌شدم، چیزی جز زندگی عامیانه مردم (فولکلور) نیست. با خودم می‌گفتم حال که آداب و رسوم دیارم به تدریج از میان می‌رود، بجاست که آنها را یادداشت کنم تا لااقل چگونگی آن روی کاغذ بماند، شاید روزی به ثبت برسد و این عشق و تشویق‌های استاد انجوی و شادروان یگانه مرا بیشتر به پژوهش و گردآوری و امیدداشت. هدفم جز جمع‌آوری فولکلور که از دستبرد زمان مصون بماند، چیز دیگری

نبود، هیچ وقت به فکر ذکر نام و مطلب در برنامه و جایزه و این جور چیزها نبودم. اصلاً من در آن موقع رادیویی نداشتم که با آن گوش کنم. کم کم داشتم از خواب عمیقی که سال های پیش رفته بودم، بیدار می شدم و به اشتباه خودم (یعنی بیزاری از زندگی و خودکشی) پی می بردم، اما عشق به احیای آداب و رسوم و زندگی مردم (یعنی بر روی کاغذ آوردنش) - با اینکه روز به روز به مرگ نزدیک تر می شوم - زنده ام می داشت و می دارد و روز به روز از اندوه دلم می کاست و می کاهد.

ابتدا که مطلب جمع می کردم، خیال می کردم فولکلور کازرون را می توانم به طور کامل جمع آوری کنم، اما هر چه بیشتر تحقیق می کردم و پژوهشگر می شدم (یعنی از اندیشه خود و عیادت کنندگان و بستگان جو یا می شدم) و مطلب گرد می آوردم، پی می بردم که من کجا و منزل کجا؟ فولکلور کازرون آنقدر غنی و وسیع و فراوان است که اگر سال های زیادی تحقیق و جمع آوری شود، باز هم تمام آنها گرد نخواهد آمد و این کار البته به زمان بیشتر و تن سالم و تحقیق بیشتر و حال خوش نیاز دارد. به هر حال با اینکه تاکنون فولکلور کازرون را چه به طور پراکنده چه مجموعه وار در چند هزار صفحه گرد آورده ام، اما باز هم از خودم راضی نیستم، چرا که من امروز اگر سالم بودم بهتر و بیشتر از این می توانستم تحقیق و گردآوری کنم.

با اینکه امراض جسمی و روحی خود را با این سرگرمی شیرین و دلچسب یعنی گردآوری فولکلور تسکین می دهم، اما باز هم افسوس می خوردم که چرا زودتر با مرکز فرهنگ مردم و استاد انجوی شیرازی آشنایی پیدا نکردم؟....»

و البته مکاتبات بین استاد نجوا و محمدمهدی مظلوم زاده فراتر از رابطه استاد - شاگردی بود، چه بسیار نامه هایی که به دل برای هم می نوشتند تا رنج زیستن را کم کنند:

«حضرت آقای محمدمهدی مظلوم زاده، برادر فرزانه و فاضل، قاعده بر این است که نامه ها را ماشین کنند تا سابقه اش در پرونده شخصی دوستان بماند. امروز که نامه مختصر اما محبت آمیز شما به همراه یکصد و چهارده صفحه مطلب رسید دریغ آمد چند دقیقه با شما نباشم و درد دل نکنم، زیرا در میان یاران فرهنگ مردم چند نفری



هستند که اسم و رسم و زندگیشان با فرهنگ مردم مرادف شده است یعنی از ابتدا یا علی گفته‌اند و دست دوستی داده‌اند و در این مدت بی‌هیچ خودنمایی و ادعایی کار کرده‌اند. البته این سخن بدان معنی نیست که دیگر یاران اینطور نبوده‌اند ولی این چند نفر همیشه در یاد و ذهن من بوده‌اند و همین یاری‌ها موجب دلگرمی من بوده و هست. چه، از روز اول که راه افتادیم یک روز آسوده و راحت نبوده‌ایم. راه دشوار هم یار و رفیق ره می‌خواهد و این شما بودید. شما چند تن که صمیمانه رفیق راه بودید و یاری دادید تا «هیچ» خوشبختانه «چیزی» شد که دیگر به یاری حق نابدی و فنا ندارد و امید فراوان دارم که برای کشورمان مفید بیفتد.

باری در زمستانی که گذشت، خیلی به فکر کازرون بودم و این میل هم یک میل گذرا نبوده و راستی پیوسته درصدد بوده‌ام که فرصتی پیدا شود و به دیدن شما بیایم. کازرون برای برویچه‌های فرهنگ مردم ابتدا مظلوم‌زاده و بعد شهر سبز و یاران دیگر... اما بدبختانه چنان درگیر کار بودم که هنوز سفر به دیار دوست از مرحله آرزو به مرحله واقعیت نرسیده، امید آنکه برسد. حالا که صحبت سفر کازرون پیش آمد خواهش می‌کنم بنویسید چه ماهی یا چه ماههایی را برای آمدن یک گروه شش-هفت نفره فرهنگ مردم مناسب‌تر می‌دانید؟ از این سؤال منظورم این نیست که فصل گل و سبزه و نرگس حتماً به آنجا بیاییم که هر فصلی آنجا باشیم، وقتی دوست عزیز می‌ماند مثل مظلوم‌زاده را ببینیم برای ما بهترین فصل خواهد بود. از این سؤال غرضم گرمی یا سردی شدید هواست برای اینکه خودم علیل مزاج هستم و تحمل هیچکدام را ندارم (نه گرمای زیاد، نه سرمای زیاد). در ضمن دلم می‌خواهد در سفر کازرون خودم حتماً با گروه باشم. پس منتظر جوابتان هستم. در ضمن از ۲۷ مرداد تا ۳ شهریور شیرازم؛ برای تعزیه، بعدش هم حدود یک ماه و ده روزی باید به خارج از کشور بروم و اگر مهرماه نامه شما برسد خودم (به شرط حیات) در تهران هستم. این را هم برای این نوشتم که اگر در این مدت نامه‌ای از من نداشتید از علتش باخبر باشید. آداب و معتقدات زمستان رسید. خوب است. امید آنکه زودتر به جلد فارس کتاب برسیم. قصه مثل‌ها و قصه‌ها و گفتار حیوانات و پرندگان و حیوانات در امثال کازرونی همگی

رسیده است. بچه ها همه به شما سلام می‌رسانند. یاد یگانه نازنین و عزیزمان به خیر که یکی از آرزوهایش این بود که روزی خوب شود و در کار چاپ کتاب کازرون سهمیم باشد. در آغاز جلد سوم قصه‌های ایرانی که زیر دست صحاف است، از او تجلیل کرده‌ام. امیدوارم در کتاب کازرون هم یادش کنیم و نام عزیزش را بیاوریم. کاغذ تمام شد، ولی اشتیاق باقی است. امیدوارم شما هم باقی و برقرار باشید. ارادتمند، نجوا»  
(نامهٔ استاد انجوی شیرازی به آقای محمدمهدی مظلوم‌زاده، مورخ ۱۳۵۵/۵/۲۳).

تاریخ چاپ: ۳۶/۲۲/۲۲  
 شماره: \_\_\_\_\_  
 پست: \_\_\_\_\_

خصوصیت  
 راه پست تلویزیونی ملی ایران  
 مرکز فرهنگ مردم  
 هیات رئیسه حضرت آقا مظلوم‌زاده

برادر ناهل و عزیز امید آنکه بر یاس و نو میدی هفت خواب باشد. دوماه  
 ۳۵/۱۳/۶ و ۳۶/۱۳/۲۷ به همراه شرح حال و یک قطعه عکس رسید. در تاریخ ۳۵/۱۱/۱۵ هم

دوازده صفحه مطالب مختلف که تصنیف سید العالم یکی از آنها بود در تاریخ ۳۵/۱۰/۲۷ رسیدن آنرا خبر دادم. نامهٔ خصوصی پنج صفحه‌ای که است که کرده اید همان پنج صفحه چاپ شده است که بالای آن نوشته بودم نامهٔ خصوصی و در پایان آن هم شرح حال و معرفی آبادی را خوانده بودم پس آن نامه به دست شما رسیده و جوابش هم به دست ما، ولی در مورد معرفی شهر، از این معرفی یک معرفی کوتاه و فشرده است غیر از معرفی برای پرونده کازرون - آن پرونده کازرون سرانجام کتاب خواهد شد و معرفی شهر مناسب دفع کتاب خواهد بود. این معرفی یک معرفی کوتاه یک صفحه‌ای باید باشد برای کار دیگر.

کار دیگر هم اینست که در فکر هستیم به امید خدا یک مجله مانندی تأسیس کنیم برای فرهنگ مردم نظیر اینست که اگر آن نشریه راه افتاد و خود استیم مطالبی از کازرون و مظلوم‌زاده چه کنیم شرح زندگی او و معرفی ختصر شهر را داشته باشیم. عکس هم که خلاصه برای همین منظور است. منتها سگما که با خلاق و خدی فخلعی آنرا همتید میدارند که هیچگاه کار زنده یا کاری که در نظر است بشود عرض را نمی‌زنم چه بکند و فکر ما محلی ندر. به این سبب همین فکر ایجاد نشود به راهم سربسته در همان نامهٔ چاپی بیاورید. پس معرفی شهر را با این منظور تهیه کنید.

و در نامه‌ای دیگر برای مظلوم‌زاده چنین نوشت:

«مرا و فرهنگ مردم را از یاد نبرید و بدانید که همیشه شما را از پایه‌گذاران این نهضت می‌دانم و از اولی‌ها هستید. اخیراً نامه خصوصی برایتان فرستاده‌ام که امیدوارم به دستتان رسیده باشد. در آن نامه شرح حال و عکس خواسته‌ام، این کار را بکنید، برای نشریه لازم است. عکسی که از شما داریم خیلی روشن و خوب است، ولی اگر عکس دیگری هم - بعد از آن - گرفته باشید و داشته باشید بفرستید.

الان جمعه شب یا به قول خودمان شب شنبه است که بعد از نوشتن مطالب برنامه، دارم برای شما نامه می‌نویسم و این زمان یک ربع به نصف شب مانده است.» (نامه استاد انجوی شیرازی به آقای محمدمهدی مظلوم‌زاده، مورخ ۱۳۵۶/۲/۲۲) و به درستی استاد روح ظریف و نازک و بسیار حساس مظلوم‌زاده را می‌شناخت و با او از دل سخن می‌گفت و با او چنین نجوا می‌کرد:

«.. اما نکته اصلی که باعث شد در این روزها (که مجال سر خاراندن ندارم و یک دنیا کار سرم ریخته است) این نامه طولانی را بنویسم، این بود که احساس کردم وضع مزاجی، شما را افسرده و آزرده کرده است. نمی‌گویم حق ندارید، البته روا نیست عزیزی چون مظلوم‌زاده اینطور بشود، ولی تقدیر با تدبیر سازگار نیست. اما در مقابل این حقیقت تلخ و دردناک، به قول حافظ «با دل خونین» باید «لب خندان» بیاوریم همچو جام. چاره نیست به قول رابعه قزداری در این روزگار:

نیش باید خورد وانگارید نوش زهر باید خورد و پندارید قند

توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن سخت تر گردد کمند

اسب توسن و سرکش هر قدر کوشش بیشتر کند، کمند خود را سخت‌تر و محکم‌تر می‌کند. از این سرنوشت حتمی مختوم وحشتناک گزیر و گریزی نیست، باید خون بخوریم و خاموش بنشینیم. نمی‌خواهم روح تیره و تاریک‌تر را بیشتر تاریک و تیره کنم، ولی باور کن آرزوی مرگ مثل شیرین‌ترین زندگی، شب و روز در خونم جریان دارد... بگذریم مردانه در مقابل شکنجه بایست.



به هر حال سخت منقلبم کردی، در اصفهان لابد می‌دانید که امیرقلی امینی تا کمر فلج است. اما یک روحیه شاد و زنده‌ای دارد که آدمی به این همه امید به زندگی «این مرد نصفه» حسرت می‌خورد. برادر جان خودت را شب و روز مشغول خواندن کن و این شکنجه را مسیح‌وار تحمل کن... هر کتابی از هر نویسنده‌ای مورد علاقه‌ات هست، صورت بده تا به رسم یادبود برایت بفرستم.» (نامه استاد انجوی شیرازی به آقای محمدمهدی مظلوم‌زاده، مورخ ۱۳۵۶/۲/۲۲).

و صد البته محمدمهدی مظلوم‌زاده همیشه ارادتش را به استاد انجوی شیرازی حفظ کرد و همین دلیل روشن راهش بود:

«... من خود را مدیون زحمات و راهنمایی‌های شما آقای نجوا می‌دانم که راه و رسم گردآوری فولکلور یا در حقیقت راه و رسم زندگی را به من آموختید تا با گردآوری فولکلور کازرون با اکثر آداب و رسوم زادگاهم آشنا شوم. در پایان آرزو می‌کنم که کلیه افراد مملکت از طریق برنامه فرهنگ مردم و به همت والا و راهنمایی شما، نه تنها به ارزش و اهمیت آداب و سنن ملی خویش پی‌ببرند بلکه سعی کنند کلیه آنها را گردآوری نمایند تا از دستبرد حوادث مصون بماند و ثبت و ضبط شود. آمین.

این دو بیتی زیر، زبان حال پیره زنی هفتاد ساله است که در هفته گذشته در شب چهارشنبه در حالی که با آن سن و سال پای رادیو نشسته بود و منتظر ساعت نه و برنامه

فرهنگ مردم بود، با آهنگی پیره‌زنانه زیر لب زمزمه می‌کرد که من آن را یادداشت کردم:

تُو قَلْبِمُ غُصَه ناپیداسُ اَمَشُو      چرا که نوبت نجواسُ اَمَشُو  
شو چارشَمبِه و فرهنگ مردم      خداوندا چقدر زیباسُ اَمَشُو

ارادتمند شما - محمد مهدی مظلوم‌زاده، کازرون (۲/۸/۴۹)

و مکاتبات این دو خود قصه‌ای است بس طولانی که درس‌های بسیاری در خود نهفته دارد. بررسی مکاتبات آنان بر این مهم صّحه می‌گذارد که کار فرهنگ مردم کار دل است و در هیچ قالبی جز وسعت سینه و دل‌های بی‌آلایش مردم نمی‌گنجد و در این نامه‌ها به خوبی شیوه‌های آموزشی و ارشادی یک استاد و سیر رشد و بالندگی فرهنگ‌یاری جانسوخته هویدا است.

### آثار محمد مهدی مظلوم‌زاده

#### ۱- سیر تاریخی تعزیه در کازرون

این کتاب در سال ۱۳۸۲ با همکاری واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صدا و سیما در ۳۱۸ صفحه به چاپ رسید. «این کتاب حاصل سال‌ها تحقیق، مشاهده و گردآوری مطالب درباره موضوع تعزیه و سیر تاریخی آن در کازرون و نیز بیانگر عشق و ارادت مؤلف محترم به اهل بیت (ع) خصوصاً اباعبدالله الحسین (ع) و واقعه کربلاست.» (مظلوم‌زاده، ۱۳۸۲: ۳)

مؤلف در مقدمه کتاب سیر تاریخی تعزیه در کازرون شیوه جمع‌آوری و نگارش کتاب را چنین بیان کرده است:

«از بهار ۱۳۴۶ که گردآوری فرهنگ مردم کازرون در استان فارس را زیر نظر زنده‌یاد استاد ابوالقاسم انجوی شیرازی، مدیر مرکز فرهنگ مردم و برنامه رادیویی فرهنگ مردم به طور جدی آغاز کردم، در زمینه عزاداری حسینی و تعزیه در ماه‌های محرم و صفر نیز تحقیقات عمیق، وسیع و گسترده‌ای را انجام دادم و به مرور، از میان انبوه یادداشت‌های تحقیقاتی میدانی و نسخ خطی مجالس تعزیه کازرون، مقالاتی را هم

به چاپ رساندم.

از میان انبوه یادداشت‌های تحقیقاتی خود و دفاتر یاد شده در زمینه عزاداری و تعزیه، این مجموعه را با عنوان «سیر تاریخی تعزیه در کازرون» در دو جلد تألیف کردم که جلد اول در زمینه عزاداری و تعزیه نگاشته شد و جلد دوم به مجالس تعزیه اختصاص دارد. جلد اول برای چاپ و به منظور نشر، در اختیار واحد فرهنگ مردم سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت... در این کتاب، علاوه بر مشاهدات عینی و شرکت در مجالس آیینی و نمایش تعزیه در کازرون، از تعزیه‌گردان‌ها، تعزیه‌خوان‌های همشهری و نوحه‌گرهایی که به دعوت نگارنده لیبک گفتند، استفاده شده که به نام نامی آنان در پانویس صفحات همین کتاب اشاره شده است.»

این اثر از همان ابتدا که به چاپ رسید مورد توجه بسیاری از تعزیه‌شناسان و صاحب‌نظران و همچنین مورد انتقاد بسیاری از نقادان و محققان قرار گرفت و دلیل اصلی استقبال و انتقاد از این اثر، شیوه‌ای بود که استاد مظلوم‌زاده در کتاب به کار برده بود و آن هم شیوه فرهنگ مردمی و تأکید بر روایات و شفاهیات بود و نه شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای.

## ۲- آشپزی در کازرون<sup>۱</sup>

این کتاب در ۳۲۰ صفحه و با جلد شمیز در دو هزار نسخه از انتشارات کازرونیه در سال ۱۳۸۳ روانه بازار کتاب گردید. این اثر یازده فصل و یک پیوست دارد و

---

۱. با سپاس از همیاری صمیمانه ریاست محترم اداره ارشاد کازرون و بویژه همدلی دوست ارجمند جناب آقای صابر سهرابی که در ارسال کلیپ و فیلم تهیه شده در مورد زندگی آقای مظلوم زاده، بروشور بزرگداشت و مقدمه کتاب «آشپزی در کازرون» ما را یار بودند و نیز با تشکر از استاد صادق همایونی و استاد جمشید صداقت کیش و دوست گرانقدر جناب آقای عبدالنبی مظلوم زاده که اگر چه در این نسخه مجال بهره‌مندی از فیلم‌ها، عکس‌ها، و نوشته‌های ارزشمند این بزرگواران فراهم نیامد، اما امیدواریم در آینده با بهره‌مندی از آثار ارسالی این دوستان، کاری شایسته و درخور این فرهنگیار فرهیخته تقدیم داریم.

نویسنده در مقدمه کتاب به معرفی کتاب پرداخته و راوی آن را مرحوم بیگم شمشیری (مادر مؤلف) ذکر کرده است. در مقدمه این اثر می‌خوانیم:

«... دختران امروز از مادرانشان و نیز از رسانه‌های عمومی (رادیو، تلویزیون، مجلات) طرز تهیه و ساخت غذاها و خوراکی‌های جدید را می‌آموزند و غذاها و خوراکی‌های سنتی را به دست فراموشی می‌سپارند. اگر چه در نگاه اول به نظر می‌رسد مطالب ذکر شده در این کتاب، منحصر به این منطقه است، اما بی‌شک تفاوت‌های بسیاری در روش، جزئیات و اصطلاحات هر منطقه وجود دارد که ثبت آنها حایز اهمیت بسیار است، حتی این تفاوت‌های جزئی و عادات غذایی در محلات مختلف شهر نیز متفاوت است؛ چنان که مشهور است طیب حاذقی چون آقا سید مهدی طیب «مجد الاطباء» بیماری مراجعان خود را طبق غذاها و خوراکی‌های ساکنان هر محله در کازرون، تشخیص می‌داد و آنان را بر این اساس درمان می‌کرد. او می‌دانست مردم هر محله از شهر، بیشتر چه نوع غذاها و خوراکی‌هایی می‌خورند، لذا از بیماران خود می‌پرسید که اهل کدام محله‌اند و با تشخیص نوع خوراک، بیماری آنان را با داروهای گیاهی که طبیعت آنها نقیض طبیعت غذا و خوراکی بیمار بوده، تجویز می‌نمود...».

### ۳- مشاغل سنتی و صنایع دستی کازرون

این اثر ارزشمند که در واحد فرهنگ و مردم مرکز تحقیقات، صدا و سیما در نوبت بررسی و چاپ است، و در سی و پنج فصل تنظیم یافته، نویسنده ضمن ارائه پیشگفتاری مفصل در سرآغاز کتاب، مقیاس‌های محلی و بازارهای شهر کازرون، مشاغل سنتی و در حال فراموشی کازرون را در ۲۸ طبقه شغلی با ظرایف بسیار اعجاب‌انگیز به لحاظ فرهنگ مردم مورد کندوکاو قرار داده است.

طرفه اینکه در پایان کتاب نویسنده فصل جداگانه‌ای را به مشاغل زنانه اختصاص داده و صنایع پیشرفته را هم جداگانه بررسی کرده است. پایان‌بخش این اثر هم چند شعر محلی از خود نویسنده و ملا ابراهیم کازرونی و لطف‌علی بهره‌بردار در مورد کاسبکاران کازرونی است.

#### ۴- سلمان در فارس

نسخه دستنویسی از این اثر در اختیار بنیاد فارس پژوهی و همچنین اداره ارشاد شهرستان کازرون است که تاکنون برای چاپ آن به جد کاری صورت نگرفته است.

#### ۵- اشعار محلی کازرون

این کتاب که در ۲۰۰ صفحه فراهم آمده، بسیاری از اشعار محلی شاعران شهر کازرون از قدیم تا زمان حال را دربرمی گیرد که جمع آوری و تنظیم آن را محمدمهدی مظلومزاده به شکلی مطلوب به انجام رسانده است و هم‌اکنون در انتشارات کازرونیه مراحل چاپ را می‌گذراند.

#### ۶- فرهنگ مردم کازرون

نسخه دستنویس این اثر حدود سال ۱۳۶۵ تدوین شده است و تاکنون به زینت چاپ آراسته نشده است.



از راست به چپ: محمدمهدی مظلومزاده، ابوالقاسم فقیری، دکتر جمشید صداقت‌کیش، صادق همایونی

روز عیادت: پنجشنبه ۱۳۸۰/۱۲/۲۳



## جمع‌بندی

هر چند این نوشته به منظور قدردانی از زحمات محمدمهدی مظلوم‌زاده تنظیم گردیده اما با معرفی زندگی و آثار ایشان می‌توان تأثیر آموزش‌های مکاتباتی استاد انجوی و دیگر همکاران مرکز فرهنگ مردم را در جهت رشد و تعالی روحی، فکری و علمی ایشان دریافت و این مهم نشان می‌دهد فعالیت در حوزه فولکلور کار دل است و وسعتی فراتر از ساختارها و چارچوب‌های اداری می‌طلبد.

## منابع

### الف: کتاب‌ها

- ۱- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، جزوه طرز نوشتن فرهنگ عامیانه، مرکز فرهنگ مردم، ۱۳۴۶.
- ۲- مظلوم‌زاده، محمد محمدمهدی، آشپزی در کازرون، کازرونیه: ۱۳۸۱.
- ۳- مظلوم‌زاده، محمدمهدی، سیر تاریخی تعزیه در کازرون، واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات و سروش، ۱۳۸۲.
- ۴- مظلوم‌زاده محمدمهدی، نسخه دستویس مشاغل سنتی و صنایع دستی کازرون، واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صدا و سیما.

### ب: اسناد و گزارش‌های گنجینه واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صدا و سیما

- ۱- نامه‌ها و مکاتبات بین مرحوم انجوی شیرازی و مرحوم محمدمهدی مظلوم‌زاده، موجود در واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صدا و سیما.

